

اصالت عدم لزوم مقارنت رضایت با تجارت با تأکید بر دیدگاه امام خمینی (س)

محمد تقی فخلعی^۱

مریم صباغی ندوشن^۲

چکیده: یکی از شرایط متعاقدين در باب معاملات، اختیار است، اختیار مطرح در این باب معنایی در مقابل جبر نیست، بلکه در مقابل کراهت و به معنای رضایت است که مشهور فقیهان آن را به معنای طیب نفس قلمداد کرده‌اند. و از اینکه فقیهان شرط اختیار را در کنار قصد یک شرط مستقلی قرار داده‌اند. معلوم می‌شود که هر یک غیر از دیگری بوده و در نتیجه انگاره وحدت بین آن دو منتفی می‌شود؛ چرا که یکی عامل اصلی انعقاد عقد بوده و در تحقق و تکوین اصل ماهیت عقد مؤثر است و دیگری، یعنی رضا، شرط نفوذ و اعتبار عقد است که متعلق آن ممکن است در گذشته واقع شده باشد یا در زمان حال یا آینده موجود شود. یکی از دلایل وجود شرط رضا آیه تراضی است که برخلاف ظهور اولیه آن در مقارنت رضایت با تجارت با توجه به ظهور کلمه «عن» در مجاوزت، به این معنا که تجارت مجوز اکل منحصراً باید از کانال تراضی بگذرد و در خارج واقع شود، دلیلی بر لزوم تقارن عقد با رضایت ندارد. این تحقیق بر آن است که با محوریت آیه «تِجَارَةٌ عَنِ تَرْضٍ» به این نتیجه رهنمون گردد.

کلیدواژه‌ها: تجارت، تراضی، مقارنت، متعاقدين، طیب نفس، مکره

مقدمه

فقهای امامیه معتقدند بیشتر احکامی که از طرف شارع درباره معاملات صادر شده امضایی و تصدیقی است؛ زیرا قبل از اسلام عقودی بین مردم رایج و متداول بوده که قوام زندگی افراد در گرو تأمین اهداف حاصل از آن عقود بوده است، که چون شارع آنها را بر خلاف مصلحت

۱. استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد
e-mail: fakhlai@um.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد
e-mail: msabaghin@yahoo.com

این مقاله در تاریخ ۱۳۹۲/۲/۱۵ دریافت و در تاریخ ۱۳۹۲/۳/۲۱ مورد تأیید قرار گرفت.

ندانسته در نتیجه آنها را تنفیذ کرده است. البته آنچه را هم که دارای فساد تشخیص داده، مانند بیع ربوی، ردع و نهی نموده است.

قوانین اقتصادی اسلام چنان تنظیم گردیده که تأمین کننده اهداف عقلایی باشد. یکی از آیاتی که «ما هو الموجود عند العقلاء» را امضا می کند آیه «تِجَارَةٌ عَنِ تَرَاضٍ» (نساء: ۲۹) است که رضایت در تجارت را معتبر می داند. به عبارت دقیق تر، اشتراط رضایت متعاقدین در این آیه شریفه، یک امر شرعی محض نیست، بلکه عقلاً شرط کرده اند که صحت همه معاملاتشان مشروط به تراضی و رضایت متعاقدین باشد. بنابراین اگر عقدی بدون رضایت آنها انجام شود، باطل خواهد بود. با این وجود ادله اعتبار رضایت مانند آیه مزبور، نشان از آن دارد که شرع، عمل عقلاً را امضا کرده است، بدون اینکه آنها را به شرطی متعبد کند که زاید بر چیزی باشد که مراد نظرشان است. آنچه آیه شریفه بر آن صحه می گذارد، این است که مبادله اموال که با عنوان جامع «تجارت» در آیه به آن اشاره شده است، تنها با رضایت متعاقدین صورت می پذیرد. بنابراین اگر مبادله بدون حصول رضایت باشد، باطل است. همانگونه که اگر رضایت حاصل شود ولی تجارت نباشد! پس آیه شریفه اعتبار مشروعیت تجارت ناشی از تراضی متعاقدین را تأیید می کند. البته متعاقدین گاهی خود مالک هستند و گاهی مأذون از ناحیه مالک یا شارع هستند. اگر خودشان مالک بودند باید رضایت داشته باشند. و اگر مالک نبودند باید مالک اصلی راضی باشد.

بعد از روشن شدن اصل اعتبار رضایت در صحت عقد، مسأله بعدی این است که آیا مقارنت رضایت با معامله نیز شرط است؟ به این معنا که معامله هنگامی صحیح و مؤثر است که همزمان با انشای آن، رضایت باشد، به گونه ای که عقد مکروه و فضولی در صورت لحوق رضایت و اجازه بعدی باطل قلمداد شود؟ یا اینکه اساساً تقارن عقد با رضا مطرح نبوده، بلکه ملاک این است که معامله به گونه تحمیلی نباشد و رضایت به مقتضای عقد و به اصطلاح حقوقی رضایت به یک عمل حقوقی فی الجمله تعلق بگیرد. خواه متعلق آن سابقاً انجام شده باشد یا فی الحال انجام شود یا بعداً واقع شود؟ همانگونه که ملاحظه می شود ثمره اعتقاد به مقارنت یا عدم آن، بطلان یا صحت عقد فضولی و مکروه است که هر کدام طرفدارانی داشته است.

آنچه مورد اهتمام این تحقیق برای پاسخگویی به سؤالات فوق است، اساس قرار دادن آیه تراضی است که مباحث با محوریت آن ساماندهی می شود. گرچه ممکن است برای تأیید و بقاء، به اقتضای بحث دلایل دیگر نیز مورد اشاره قرار گیرد. به همین منظور واژه «تراضی» مورد بحث و

ملاحظه قرار می‌گیرد تا با واکاوی دقیق مفهوم آن روشن گردد که رضایت مطرح در باب تجارت به چه معناست و به مناسبت معنای واژه «تجارت» به لحاظ تعلق رضایت به آن مقدمتاً مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس ادله لزوم مقارنت تراضی با تجارت و اشکالات آن مطرح شده و از طریق ابطال آن ادله مطلوب، یعنی اصل عدم مقارنت اثبات می‌شود. و در پایان برای تأکید، ادله عدم لزوم مقارنت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

معانی لغوی و اصطلاحی تجارت

معنای لغوی

تجارت از تَجَرَّ يَتَجَرُّ در منابع لغوی به معنای زیر آمده است:

تجارت به معنی معامله و داد و ستد (قرشی ۱۴۱۲ ج ۱: ۲۶۷) که به معنای مطلق کسب هم دانسته شده است (ابن اثیر بی تا ج ۱: ۲۵) و راغب آن را تصرف در سرمایه به انگیزه دستیابی به سود تفسیر کرده است (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ۱۶۴). بعضی نیز آن را به بیع و شراء (خرید و فروش) معنا کرده‌اند^۱ (مرتضی زبیدی ۱۴۱۴ ج ۶: ۱۲۷). صاحب مجمع البحرین تجارت را مرادف انتقال شیء قابل تملک از شخصی به شخص دیگر در مقابل عوض معین بنا بر رضایت دو طرف فرض کرده است^۲ (طریحی ۱۴۱۶ ج ۳: ۲۳۳). البته بعضی از لغویین نیز متعرض تعریف آن نشدند. یا اصلاً متعرض کلمه نشده (ابن فارس ۱۴۰۴ ج ۱: ۳۳۷) یا به ذکر بعضی از مشتقات آن بسنده کرده‌اند (فراهیدی ۱۴۱۰ ج ۶: ۹۱). شاید بتوان ادعا کرد که جامع همه این تعاریف، مطلق کسب و کار و تلاش اقتصادی است، همانطور که ابن اثیر قائل به آن شده است. و دلیلی بر اختصاص تجارت به معاملاتی که مقصود از آن طلب سود باشد نیست. البته ناگفته نماند که در اکثر مبادلات این انگیزه وجود دارد و شاید ذکر این قید در تعریف مراد شأنیست و صلاحیت اخذ سود باشد و ذکر آن از باب اشاره به غلبه موارد باشد نه از باب انحصار.

۱. اشکال تعریف فوق آن است که بیع یکی از مصادیق تجارت است نه آنکه مساوی آن باشد.

۲. ایشان تجارت را به اثر آن تعریف کرده است در ضمن اینکه عنصر رضایت را هم در مفهوم تجارت دخیل دانسته است. در صورتی که، از آنجا که رضایت به عنوان قید تجارت در آیه شریفه مطرح شده است. دانسته می‌شود که قید، یعنی رضایت، غیر از مقید، یعنی تجارت است.

معنای اصطلاحی در فقه

در اصطلاح فقه تجارت به هر گونه عقد معاوضی به قصد اکتساب به هنگام تملک گفته می‌شود (شهید ثانی ۱۴۱۳ ج ۳: ۱۱۶؛ طباطبایی ۱۴۱۸ ج ۸: ۱۲۹). یعنی قید «تملک» نیز جزء قیود تعریف است. به عبارت دیگر، یعنی تحصیل مال بر وجه تملیک و تملک؛ چنانچه آمده است: «مراد از تجارت، تملک به عقد معاوضه مالیه محض است» (فاضل مقداد ۱۴۲۵ ج ۲: ۳۳). همچنین مطلق معاوضه، تجارت نامیده می‌شود (نجفی ۱۴۰۴ ج ۲: ۴). مزیت تعریف فوق آن است که مجرد از قیود تعریف قبل است. و مطلق انتقال از باب استعمال خاص و اراده عام، تجارت معرفی شده است (آلوسی ۱۴۱۵ ج ۳: ۱۶؛ بیضاوی ۱۴۱۸ ج ۲: ۷۱).^۱

نکته قابل ذکر در اینجا این است که آیا تجارت مصدر است یا اسم مصدر؟

در جواب می‌گوییم با توجه به معنای لغوی تجارت دو نظریه به دست می‌آید:

۱. تجارت، مصدر ثلاثی مجرد از «تَجَرَ يَتَجَرُ» است. مثل «تَجَرَ» که مصدر دیگر آن است.
۲. تجارت اسم مصدر است، چنانچه فیومی می‌گوید: «تَجَرَ تَجْرًا من باب قتل و اَتَجَرَ و الاسم التجاره» (فیومی بی تا ج ۲: ۷۳) کسانی که آن را به انتقال معنا کرده‌اند، آن را اسم مصدر دانسته‌اند. ثمره این تفاوت را می‌توان در ایجاد معنی از حیث حدود و بقا عنوان کرد؛ زیرا معنای مصدری تجارت، وجود حدودی دارد و قابل بقا نیست. ولی معنای اسم مصدری آن، قابل بقاست که اثر فقهی آن در ادامه خواهد آمد.

معنای اصطلاحی در حقوق

تجارت در اصطلاح حقوق هم مفهومی عام دارد و شامل مطلق تلاش اقتصادی می‌شود، چنانچه آمده است: «تجارت عبارت است از هر گونه تلاش و اقدام برای به دست آوردن اموال و خدمات پول برای مبادله با آنها، خواه قبل از مبادله دخل و تصرفی در آنها کرده و تغییر شکل داده باشند خواه نه، خواه آن مبادلات به صورت اجاره باشد یا انتقال خدمات و منافع در برابر ثمن و بها (جعفری لنگرودی ۱۳۷۸ ج ۱: ۱۴۱۱).

۱. ایشان نیز مانند طریحی تجارت را به اثر آن معرفی کرده است، یعنی معنای اسم مصدری آن.

معنای لغوی و اصطلاحی تراضی

معنای لغوی

تراضی مصدر باب تفاعل از «رَضِيَ يَرْضَى رَضاً و رضاء» است، در مقابل سخط و کراهت به کار می‌رود (ابن منظور ۱۴۱۴ ج ۱۴: ۳۲۳؛ طریحی ۱۴۱۶ ج ۱: ۱۸۵) و امر وجودی و از صفات قلبی است (قرشی ۱۴۱۲ ج ۳: ۱۰۲۰) و به معنی خوشنودی، موافقت میل و سرور قلب است که در معانی حب و طاعت و اذن و اختیار نیز به کار می‌رود (مصطفوی ۱۴۰۲ ج ۴: ۱۵۲). از جمله مصادر دیگر از مشتقات این واژه «رضوان» به معنای راضی بودن شدید است و «مرضاة»، یعنی رضایی که ادامه داشته باشد. اما «تراضی» رضایتی است که از دو طرف ظاهر است (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ۳۵۶)؛ زیرا از باب مفاعله است که حقیقت است در مشارکت بین دو طرف که در انجام عملی مساوی هستند.

معنای اصطلاحی

بحث از تراضی در اصطلاح فقها در باب اختیار به عنوان یکی از شرایط متعاقدين مطرح است. که غالباً آن را شرط صحت و نفوذ عقد و فسخ از راه اقاله که منوط به قصد و اختیار دو طرف است می‌دانند. مشهور فقها تراضی در باب معاملات را به معنای طیب نفس دانسته‌اند، یعنی رضایت طرفین معامله به پیمانی که در وقت معامله بسته‌اند (طبرسی ۱۳۸۵ ج ۱: ۵۸۸)، به اینکه مضار و منافع مورد معامله را سنجیده و منافع را بر مضار آن برتری داده باشند. که در این صورت اشتیاق و تمایل و رضای خود جوش و طیب نفس به مالکیت آن کالا پیدا می‌شود. بعضی مقصود از تراضی در تجارت را نه لزوماً رضایت قلبی طرفین حین حصول تجارت بلکه به معنای امضای بیع به تصرف یا تخایر^۱ دانسته‌اند (طبرسی ۱۳۷۲ ج ۳: ۵۹). برخلاف عده‌ای که تراضی را به معنای اراده یا ملازم آن معرفی می‌کنند (نجفی ۱۴۰۴ ج ۲۲: ۲۲۶). عده‌ای دیگر نه تنها قائل به استقلال این شرط از شرط «قصد» هستند؛ بلکه آن را اعم از طیب نفس دانسته و مراد از آن را «رضای ثانوی» نه لزوماً موافق طبع معامله کننده تفسیر می‌کنند (طباطبایی یزدی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۲۱). از آنجا که استنباط حکم صحت یا بطلان معامله‌ای که مقارن به رضا نبوده و بلکه متعقب به آن است^۲، مبتنی بر تبیین دقیق مراد از

۱. تخایر به معنی برهم زدن معامله بعد از عقد با رضایت طرفین است.

۲. یکی از احکام مورد بحث در آیه شریفه این است که صرفاً مقارنت رضا با تجارت موجب صحت و تنفیذ معامله است یا اینکه مقارنت خصوصیتی ندارد، که مباحث آن در خلال بحث خواهد آمد.

«رضایت» در این باب است. ضروری است تفاسیر مختلف علمای فقه از این واژه به دقت مورد بررسی قرار گیرد. با تتبع در متون فقهی می‌توان به چهار تقسیم کلی نسبت به تراضی نایل شد:

تعریف اول: تعریف تراضی به اراده و ملازم آن

گروهی از فقها قائل به وحدت یا ملازمه بین قصد و رضا شده‌اند. و عدم تحقق رضا را به معنای عدم تحقق قصد دانسته‌اند و در نتیجه مکره را به دلیل عدم وجود رضا، غیر قاصد تلقی کرده و معتقد به بطلان عقد او شده‌اند هر چند رضایت بعداً حاصل شود (مقدس اردبیلی ۱۴۰۳ ج ۸: ۱۵۶؛ محقق کرکی ۱۴۱۴ ج ۴: ۶۱). حال بعضی از آنان مکره را فاقد مدلول لفظ دانسته‌اند و برخی دیگر مراد از فقدان قصد را فقدان قصد به وقوع مضمون عقد در خارج می‌دانند.

صاحب **جوهر** از زمره دسته اول است که صدور لفظ از مکره را مانند مجنون و هازل فرض کرده که معنای لفظ را قصد نکرده است؛ مانند اینکه کسی از سرشویی بگوید «خانه‌ام را به تو فروختم»، چنین شخصی در عین حال که التفات به لفظ دارد، ولی چون معنای آن را قصد نکرده است، ماهیتی ایجاد نمی‌شود. چنین لفظی صرف صوتی است که اعتنایی به آن نیست (نجفی ۱۴۰۴ ج ۲۲: ۲۶۶) ظاهر عبارت شهید اول و شهید ثانی نیز همین مطلب را می‌رساند به عنوان نمونه شهید اول پس از حکم به بطلان عقد مکره و استثنای حالتی که بعد از انعقاد عقد، رضایت حاصل شود می‌فرماید: «والاقرب ان الرضا كاف فيمن قصد الى اللفظ دون المدلوله» (شهید اول ۱۴۱۷ ج ۳: ۱۹۲) شهید ثانی نیز مشابه همین تعبیر را دارد (شهید ثانی ۱۴۱۰ ج ۳: ۲۲۶). و استاد بزرگوار موسوی بجنوردی نیز قائل به همین دیدگاه است. ایشان که امکان جمع بین اکراه با قصد انشا را منتفی می‌داند؛ معتقد است اگر رضایت نباشد، قصدی محقق نمی‌شود. بنابراین کسی که اکراه دارد تنها لفظ را ذکر می‌کند، بدون اینکه قصد و اراده جدی به مدلول آن داشته باشد (موسوی بجنوردی ۱۳۸۸ ج ۲: ۳۶). ایشان که هویت عقد را به قصد و انشای موجب می‌داند و لفظ را تنها مبرز انشایی می‌داند که قبلاً در صقع نفس تحقق یافته است معتقد است اکراه به قصد تعلق نمی‌گیرد؛ چون قصد، امری باطنی است که شخص در ایجاد و عدم ایجاد آن در هر شرایطی آزاد است و لذا فردی که مورد اکراه واقع می‌شود فقط از روی لقلقه زبان چیزی می‌گوید، ولی قصد آن را نمی‌کند و عقد مکره به دلیل فقدان قصد باطل است. اما شیخ انصاری از زمره دسته دوم است که مکره را قاصد لفظ و معنا ولی فاقد قصد به تحقق مضمون عقد در خارج می‌داند (انصاری ۱۴۱۵ ج ۳: ۳۰۹). ایشان حتی

عبارت شهیدین را مبنی بر اینکه مکره قاصد لفظ است؛ ولی قاصد مدلول آن نیست، بر خلاف ظاهرش معنا می‌کند. و مطلب را اینگونه معلل می‌کند که همین مکره اگر رضایت بدهد، معامله‌اش صحیح است، در صورتی که اگر قصد لفظ بدون قصد معنا کند قابلیت برای صحت بعدی ندارد؛ لذا مراد از عدم قصد در کلام این بزرگواران را، عدم قصد به مضمون عقد در خارج می‌داند، یعنی وقتی می‌گوید «بعث» هم لفظ هم معنا را اراده می‌کند؛ اما قصد وقوع معنای بیع را در عالم خارج ندارد (انصاری ۱۴۱۵ ج ۳: ۳۱۰-۳۰۸).

به نظر می‌رسد که تفکیک بین قصد معنا و قصد تحقق مضمون عقد در خارج ممکن نیست، این فقره از کلام شیخ مورد اشکال است به جهت اینکه امکان ندارد مدلول لفظ که همان وقوع عقد به دو خلع و دو اضافه است، مراد باشد. اما نقل و انتقال در خارج مراد نباشد (موسوی بجنوردی ۱۳۸۸ ج ۲: ۳۶).

توضیح اینکه در هر معامله‌ای سه قصد لازم است: (۱) قصد لفظ؛ (۲) قصد استعمال لفظ در معنا به گونه‌ای که «بعث» را در معنای انشایی آن استعمال کند نه در معنای خبری؛ (۳) قصد وقوع مضمون عقد در خارج. محقق ابروانی قصد چهارمی را نیز در معاملات معتبر می‌داند که عبارت از این است که قصد لفظ به عنوان مقدمه‌ای برای تحقق مضمون عقد در خارج باشد و انشا به داعی تحقق معنا در عالم خارج باشد. اما اگر انشا به داعی تحقق معنا در عالم خارج نباشد، معامله‌ای منعقد نمی‌شود. ایشان تصریح می‌کند که اشکال معامله اکراهی در این است که لفظی را که در اول قصد کرده به داعی وقوع تحقق این معنا نبوده است. بنابراین او خود لفظ را قصد می‌کند. استعمال لفظ در معنای انشایی آن را هم قصد می‌کند. قصد وقوع ملکیت هم دارد؛ ولی به دلیل اینکه بر این معنا اکراهش کرده و رضایت ندارد قصد این را ندارد که با این لفظش این ملکیت در عالم خارج ایجاد شود، لذا معامله محقق نمی‌شود. منظور ایشان از رضایت که آن را ملازم اراده می‌داند، این است که این لفظ محقق این نتیجه در عالم خارج باشد و اگر این رضایت نباشد، معامله‌ای واقع نخواهد شد (ابروانی ۱۴۰۶ ج ۱: ۱۱۰). نراقی هم اکراه را از امور منافی قصد معرفی می‌کند، بلکه بالاتر از آن اکراه را سبب ظهور خلاف قصد می‌داند که نتیجه آن عدم تحقق بیع است (نراقی ۱۴۱۵ ج ۱۴: ۲۶۶).

بنابراین این دسته از فقها رضایت را به قصد یا ملازم آن معنا کرده‌اند. در نظر اینان اراده یک حالت و کیف نفسانی بسیط است و تجزیه آن به قصد و رضا درست نیست. نمی‌توان تصور کرد

که شخص قصد انجام کاری را داشته باشد، ولی مرتبه‌ای از رضا و میل قلبی در او نباشد؛ از این رو فقدان رضا به طور کلی با عدم قصد ملازمه دارد.

نقد و بررسی: تفسیر فوق از تراضی مخدوش است. به دلیل اینکه قصد و اراده شرط صحت عقد نیست، بلکه مقدمه و رکن آن محسوب می‌شود. به عبارت دیگر هسته اولیه و قوام هر عقدی به قصد متعاقدین است. و حتی بعضی تعبیر از قصد به عنوان شرط را صحیح نمی‌دانند (خویی ۱۳۷۷ ج ۳: ۲۷۵)؛ زیرا شرط بر امری که خارج از ماهیت مشروط باشد اطلاق می‌گردد، در حالی که قصد جزء ماهیت عقد و به تعبیری تمام ماهیت عقد است، بنابراین رضایت از شرایط صحت عقد است که با وجود آن عقد مؤثر می‌شود و در صورت عدم آن، عقد نافذ نیست. محقق خویی در تحلیل این مطلب و در رد این تفسیر می‌فرماید: در آیه تراضی رضا به معنای طیب نفس است و نمی‌توان آن را به معنای قصد و اراده یا ملازم آن دانست؛ زیرا آنچه در آیه، شرط صحت و درستی معامله محسوب می‌گردد رضای به معنای طیب نفس است. اما قصد و اراده مقوم و رکن عقد است خداوند متعال در آیه شریفه در صدد تمایز بین سبب صحیح و سبب باطل انتقال برآمده است از این رو پیش از آن باید عقد و قصد انشا، وجود داشته باشد تا این تمایز معنا پیدا کند. با عدم تحقق عقد به واسطه عدم قصد، مجالی برای تقسیم اسباب انتقال به اسباب صحیح و فاسد باقی نمی‌ماند. بنابراین ممکن است قصد موجود باشد؛ اما به دلیل فقدان شرط صحت، یعنی رضای نفسانی، عقد مؤثری واقع نشود یا قصد موجود باشد و به دلیل وجود شرط صحت، یعنی رضا، عقد مؤثری ایجاد شود. به علاوه عقد از امور قصدیه است که توسط کاشف خارجی ابراز می‌شود و بدون قصد، تشکیل عقد ممکن نیست؛ بنابراین باید قبل از بحث از وجود یا فقدان شرط صحت، اصل وجود عقد احراز گردد و پس از آن عقد به صحیح و فاسد تقسیم شود. بر این اساس اگر منظور از رضا در آیه، قصد و اراده یا ملازم آن دو باشد نیازی به ذکر آن نبوده است؛ زیرا از لفظ «تجارت» این معنا استفاده می‌شود. وجود قصد از واژه تجارت و وجود شرط صحت از واژه «تراضی» استنباط می‌شود (خویی ۱۳۷۷ ج ۳: ۲۸۸).

تعریف دوم: تعریف تراضی به طیب نفس و میل نفسانی

مشهور فقیهان تراضی معتبر در تجارت را طیب نفس و میل و شوق نفسانی به معنی ابتهاج نفس و رضا از صمیم قلب معرفی می‌نمایند (خویی ۱۳۷۷ ج ۳: ۲۸۷؛ انصاری ۱۴۱۵ ج ۳: ۳۲۹؛ خوانساری نجفی

۱۳۷۳ ج ۱: ۱۸۳).^۱ خویی که از جمله این افراد است بعد از شمارش مقدمات صدور افعال اختیاری از شخص مختار که عبارتند از: (۱) تصور؛ (۲) تصدیق به فایده؛ (۳) میل و شوق مؤکد، که غالباً از آن تعبیر به اراده می‌شود. (۴) تأثیر نفس در حرکت عضلات و مرحله اجرای تصمیم. می‌فرماید که بیع مکره مانند سایه افعال اختیاری مسبوق به مقدمات فوق است، لکن موقع صدور آن از مکره فاقد طیب نفس است؛ بنابراین عنوان تجارت محقق نمی‌شود مگر به اراده و اختیار، و بیع مکره، تجارت است. غایت آنکه تجارت بدون تراضی است (خویی ۱۳۷۷ ج ۳: ۲۹۰-۲۸۹).^۲

نقد و بررسی: فرمایش ایشان از جهت تفکیک بین قصد و رضا قابل اهمیت است؛ ولی از این جهت قابل ملاحظه است که وقتی این سید بزرگوار شخص مکره را هم بسان شخص مختار واجد همه مقدمات اراده و از جمله میل و شوق می‌داند، پس فرق بین این دو چیست؟ این سید فقیه خود جواب می‌دهد که شخص مکره همه مقدمات اراده را داراست، جز اینکه فاقد طیب نفس است. پس منظور ایشان از میل و شوق به عنوان یکی از مقدمات اراده در مورد شخص مکره چیست؟ قاعدتاً مراد طیب نفس نیست چون آن را در مورد مکره متنفی می‌دانند. پس مراد از میل و شوق چیست؟ این پرسش با توجه به تعریف محقق اصفهانی از رضایت قابل حل است که در ادامه خواهد آمد.

تحقیق در مقام

تعریف تراضی به طیب نفس گرچه موافق لغت و عرف است؛ لکن از آنجا که خداوند متعال در آیه تراضی، شرط صحت و نفوذ معاملات را رضایت طرفین قرار داده، یعنی ملاک صحت را تراضی نسبت به آن معامله معرفی کرده است، و چون طیب نفس یک امر قلبی است که غالباً قابل اثبات نیست، اگر تراضی به خصوص طیب نفس معرفی شود، این بدان معناست که شارع مقدس ملاک صحت را امری قرار داده است که غالباً قابل اثبات نیست؛ افزون بر اینکه اگر ملاک صحت معامله یک امر قلبی باشد، موجب حکم به بطلان بسیاری از معاملاتی می‌شود که مردم انجام می‌دهند، مانند فردی که اقدام به فروش خانه‌اش می‌کند در حالی که واقعاً و قلباً راضی نیست.

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: (سبزواری ۱۴۱۳ ج ۱۶: ۲۸۳؛ مصطفوی ۱۴۲۳: ۳۲؛ روحانی ۱۴۲۹ ج ۳: ۴۲۵؛ قزوینی ۱۴۲۴ ج ۲: ۶۹۵)

۲. فراز آخر فرمایش ایشان در نفی ادعای کسانی است که رضا را مرادف قصد یا ملازم با آن می‌دانند.

تعریف سوم: تعریف تراضی به معنایی اعم از طیب نفس

گروهی از فقیهان تفسیر دیگری برای تراضی قائلند که از دامنه گسترده تری برخوردار است. حال تعابیر مختلف است: بعضی آن را مطلق طیب و شوق و میل می‌دانند، اعم از اینکه نفسانی یا عقلانی باشد، و بعضی آن را رضایت؛ اعم از رضایت اولی و ثانوی می‌دانند، به گونه‌ای که شخص مکره را هم واجد این نوع رضا معرفی می‌کنند.

محقق اصفهانی که ملاک صحت معاملات را صرف طیب نه منحصراً طیب طبعی می‌داند بر این مطلب تأکید می‌کند که: «لأن الشرط عندنا أعم من الطيب العقلي و الطبعی، و هو موجود مقارن للعقد» (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۲: ۵۹). و مطلب را اینگونه مدلل می‌کند؛ زیرا اراده محرک به انجام عمل زمانی به فعل تعلق می‌گیرد که ملائم و متناسب با یکی از قوای درونی انسان باشد. این هماهنگی و ملائمت موجب می‌شود که نفس انسان تمایل و اشتیاق به انجام عمل پیدا کند. زمانی که این شوق شدت یابد، علت تامه برای حرکت عضلات انسان جهت انجام عمل می‌شود. نکته قابل ذکر این است که گاهی این هماهنگی با قوای طبیعی مانند قوه بینایی، شنوایی و چشایی برقرار می‌شود و زمانی هماهنگی و تناسب با قوه عاقله ایجاد می‌شود و در برخی از موارد این هماهنگی با هر دو قوه عقلی و طبیعی برقرار شده و موجب ایجاد عمل ارادی می‌شود. در مواردی که فقط هماهنگی با قوه طبیعی وجود دارد، مانند شخص بیماری که غذای زیانباری را مصرف می‌کند که با وجود هماهنگی با قوه طبیعی، با قوه عقلی ناهماهنگ و ناسازگار است. در مواردی نیز هماهنگی با قوه عاقله وجود دارد در حالی که با قوه طبیعی ناسازگار است؛ مانند نوشیدن داروی تلخ که مسبوق به شوق عقلی و غلبه آن بر کراهت درونی است؛ بنابراین هر فعل ارادی از دو حال خارج نیست یا ناشی از شوق طبیعی است، یا ناشی از شوق عقلی. ایشان که طیب و رضا را امری و رای اراده و مبادی آن نمی‌دانند، شخص مکره را هم واجد رضا، ولی از نوع عقلی آن می‌دانند. آنجا که می‌فرماید: «فالفعل الصادر عن اکراه صادر عن طيب عقلي غالب على الكراهة الطبيعية و الا لما صدر» (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۹).

نقد و بررسی: در این تعبیر دامنه طیب و به عبارتی میل و شوق به گونه‌ای وسیع فرض شده که شامل شوق عقلی هم شود. در حالی که شأن عقل ادراک است نه اشتیاق همچنانکه امام خمینی می‌فرماید: «لأن شأن العقل الإدراک لا الاشتیاق» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۶). ایشان در مخالفت با این نوع تفسیر از رضا به شوق عقلی و نیز انگاره وحدت بین رضا و اراده، اراده و شوق را دو مقوله

جداگانه می‌داند. به گونه‌ای که شوق از مقوله انفعال و اراده از مقوله فعل است و می‌فرماید: تمام افعالی که از روی التفات صادر می‌شود از روی اراده و اختیار است، ولی اختیار به معنی فلسفی اش، یعنی ترجیح فعل بر ترک، و معقول نیست که اراده بدون هیچ ترجیح و اختیاری به فعلی تعلق گیرد لذا شخص مضطر یا مکره به خوردن دارویی نیز ناچاراً خوردن آن را ترجیح می‌دهد در صورتی که بر نخوردن، آن مفسده‌ای مترتب شود و این کار را به اختیار خود انجام می‌دهد (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۷۶). اما می‌توان گفت گاهی اختیار ناشی از شوق است و گاهی ناشی از شوق نبوده و بلکه ناشی از بغض است. مثلاً وقتی شخصی داروی تلخی می‌خورد اراده می‌کند، ولی شوق ندارد، نه اینکه شوق عقلی داشته باشد؛ بنابراین تفسیر فوق از رضا مخدوش است.

طباطبایی یزدی رضایت معتبر در معامله را اعم از رضایت اولی و ثانوی می‌داند و معتقد است که مکره گرچه در بدو امر رضایت و طیب نفس ندارد، ولی به خاطر رهایی از مخمصه رضایت ثانوی پیدا می‌کند و شخص مکره واجد این نوع رضاست. سپس می‌فرماید: «فإنه یختار الفعل بعد ملاحظه انه رافع للمفسدة اللازمة من الترتک فهو راض بالفعل بعد هذه الملاحظه» (طباطبایی یزدی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۲۱). البته ایشان با وجود اعتقاد به صحت معامله مکره، در عین حال قائل به عدم نفوذ معاملات اکراهی به دلیل حکم شارع است که آثار ناشی از عقد اکراهی را با حدیث رفع برداشته است.

نقد و بررسی: اینکه ایشان دامنه رضایت را توسعه داده به گونه‌ای که مرحله‌ای از رضا و لو رضایت ثانوی را در مورد مکره محقق می‌داند، آیا واقعاً شخص مکره رضایت در مرحله دوم دارد یا اینکه ارتکاب او به فعل اکراهی از باب حکم عقل از باب دفع افسد به فاسد و ارتکاب اقل الضررین است؟ چون در دوران امر بین فاسد و افسد شخص فاسد را مرتکب می‌شود برای دفع افسد، در حالی که واقعاً به خود فاسد راضی نیست. بنابراین ارتکاب مکره به فعل اکراهی از باب رضایت نبوده بلکه به حکم عقل است.

تعریف چهارم: تعریف تراضی به عدم تهدید غیر بر انشای معامله

این تفسیر از تراضی در حقیقت به همان تفسیر قبل از تراضی برمی‌گردد، یعنی تعریف تراضی به اعم از طیب نفس ولی نه اعم از طیب طبعی و عقلی و نه اعم از طیب اولی و ثانوی بلکه مراد توافق معاملی است هر چند طیب نفس نباشد. تنها دلیل برای اعتبار این تعریف به عنوان تعریفی مستقل در

مقابل بقیه تعاریف، جنبه عدمی آن است؛ زیرا تعریف پیشین و تعاریف قبل مشیر به امر وجودی بودند در حالی که این تعریف اشاره به امر عدمی دارد، یعنی همین که تهدیدی از جانب غیر برای انشای معامله وجود نداشته باشد و به عبارت دیگر مکره خارجی نباشد، معامله چنین شخصی از روی رضایت است ولو از روی طیب نفس نباشد و این به جهت توافق ابراز شده از طرفین است. صاحب این تعریف امام خمینی است. ایشان بعد از رد تفسیر مشهور از رضایت به طیب و اشتیاق نفس می‌فرماید: «بل الطیب المعتبر فیها هو ایقاعها بلا تحمیل الغیر ایاه، و الرضا بها کذلک» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۹۱) و برای تأیید مطلب مثال به شخصی می‌زند که نسبت به یک معامله‌ای مثلاً فروش یک خانه‌ای کراهت دارد، ولی اگر بدون اینکه کسی او را وادار به معامله کند، اقدام به فروش کند. گفته می‌شود «انه رضی بالبیع» (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۹۱). یعنی رضا و طیب معتبر در معامله اینجا محقق است با اینکه طیب و میل نفسانی موجود نیست. توضیح آنکه رضایت دو نوع است: ۱) رضایت قلبی؛ ۲) رضایت معاملی.

مراد از تراضی در آیه که می‌فرماید تجارت باید ناشی از تراضی باشد، همان توافق در مرحله معامله است، همان توافق ابراز شده از سوی دو طرف است، نه اینکه لزوماً رضایت قلبی مراد باشد؛ زیرا اگر ملاک صحت معاملات امر قلبی قرار داده شود گذشته از آنکه قابل اثبات نیست. حکم به بطلان بسیاری از معاملاتی می‌شود که مردم اقدام به آن می‌کنند در حالی که ممکن است قلباً راضی نباشند.

اما آنچه در برخی از تفاسیر به عنوان تعریف تراضی مطرح شده، به اینکه مراد از آن لزوماً رضایت در حین تجارت نبوده، بلکه مجرد امضای بیع قبل از تفرق هم کافی است که تراضی معتبر محقق شود؛ در واقع اشاره به ظرف تراضی است، نه اینکه تعریفی از تراضی باشد، یعنی ظرف تراضی همچنانکه می‌تواند حین بیع باشد، همانطور که بعضی معتقد به آن شده‌اند (زمخشری ۱۴۰۷ ج ۱: ۵۰۲؛ ابن عاشور ۱۴۲۰ ج ۴: ۱۰۱؛ مقدس اردبیلی بی تا: ۴۲۷). همچنان می‌تواند بعد از عقد و قبل از تفرق باشد (قرطبی ۱۹۶۵ ج ۵: ۱۵۳؛ طبرسی ۱۳۷۲ ج ۳: ۵۹؛ شیخ طوسی بی تا ج ۳: ۱۷۹).

معنای اصطلاحی در حقوق

حقوقدانان که رضا را به «میل قلب به طرف یک عمل حقوقی که سابقاً انجام شده یا الآن انجام می‌شود، یا بعداً واقع خواهد شد» تعریف می‌کنند، تراضی را که از آن تعبیر به اصل حاکمیت اراده

هم می‌شود دو رضای متقابل متوافق می‌دانند که دست کم برای یکی از متعاقدین ایجاد تعهد کند (جعفری لنگرودی ۱۳۷۸ ج ۲: ۱۱۸۶) بنابراین شرط تراضی، مختلف الجبهه بودن است، به گونه‌ای که حالت فعل و انفعالی داشته باشد. البته به شرط اینکه متوافق هم باشند؛ زیرا هر نوع تناقض منطقی بین مدلول ایجاب و قبول، مانع توافق دو رضاست.^۱

مقارنت رضایت با تجارت

بعد از تبیین معانی لغوی و اصطلاحی تجارت و رضایت، نوبت به محور اصلی بحث، یعنی مقارنت بین این دو می‌رسد که آیا مقارنت این دو برای تأثیر و نفوذ معامله معتبر است یا خیر؟ عده‌ای از محققین معتقدند که در صحت معامله نه تنها طیب نفس مالک لازم است، بلکه مقارنت آن با خود معامله نیز شرط است، یعنی معامله هنگامی صحیح و مؤثر است که همزمان با انشای عقد، طیب نفس باشد (بلکه آنی قبل از معامله باشد تا یقین به وجود آن از آغاز عقد باشد). برخی دیگر نیز عدم لزوم مقارنت را اختیار کرده‌اند. برای روشن شدن مطلب ابتدا ادله قائلین به لزوم مقارنت طرح و بررسی می‌شود.

ادله اعتبار مقارنت رضایت با تجارت

الف) آیه تراضی

متن آیه چنین است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (نساء: ۲۹). خداوند متعال در آیه شریفه هرگونه تصرف در اموال دیگران از راه باطل را نهی کرده و منحصرأ تجارت و کسبی که نشأت گرفته از رضا باشد به معنای اینکه رضا مسبوق به تجارت و مقرون به آن باشد، روا دانسته است. آنچه این همراهی و تقارن را می‌رساند «عن تراض» است. در توضیح باید گفت که «عن» برای بیان مجاوزت است^۲، وانگهی «عن» با مجرورش صفت «تجارة» و «منکم» صفت «تراض» است (عکبری بی تا: ۱۰۳؛ زمخسری ۱۴۰۷ ج ۱: ۵۰۲؛ مقدس اردبیلی بی تا: ۴۲۷). بنابراین تقدیر آیه چنین است: «وَأَلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً صَادِرَةً عَنْ تَرَاضٍ

۱. این تعریف حقوقی از تراضی نیز می‌تواند به عنوان مؤیدی بر تعریف تراضی به توافق معاملی به حساب آید.

۲. در ضمن «عن» نشویه هم خوانده می‌شود.

ناش منکم»، یعنی تجارتنی که از کانال تراضی بگذرد و در خارج واقع شود. دلالت آیه بر اعتبار صدور عقد از تراضی و به بیان دیگر مقارنت عقد با تراضی یا از طریق مفهوم حصر است یا از طریق مفهوم وصف، چون مفهوم شرط و غایت مانند آن قطعاً متصور نیست. اما از طریق مفهوم حصر، یعنی منطوق آیه، می‌فرماید: منحصرأ سبب مملک تجارتنی است که از تراضی صادر شده باشد. مفهومش این است که پس غیر این قسم صحیح نبوده و سبب مملک نیست. اما مفهوم وصف، یعنی مدلول آیه، چنین باشد: تجارتنی که این صفت (صادره از تراضی) را دارد، چنین تجارتنی مجوز اکل است. مفهومش این است که پس تجارتنی که فاقد این وصف است، و از تراضی سرچشمه نمی‌گیرد، جایز نبوده و باطل است؛ بنابراین از نظر آیه شریفه، اکل مال مردم، غیر از طریق معامله‌ای که همراه با رضایت باشد محکوم به حرمت و بطلان شده است و تجارتنی که همراه با رضایت نباشد، اقتضای صحت را دارا نیست. ثمره چنین تفسیری، بطلان عقد فضولی و مکره به دلیل عدم این مقارنت است به گونه‌ای که رضای بعدی هم مصحح نخواهد بود. مطلب نسبت به مکره واضح است، اما نسبت به فضولی با این تقریب که بیع فضولی تجارتنی که از تراضی تجاوز کند نیست. بلکه رضای مالک در آن بعد از تجارت است. به همین دلیل است که مقدس اردبیلی بعد از حکم به بطلان عقد مکره به سبب عدم حصول عقد می‌فرماید: «بل و عدم صدور العقد عن تراض، و الظاهر اشتراطه علی ما هو ظاهر الآیه» (مقدس اردبیلی ۱۴۰۳ ج ۸: ۱۵۶). ایشان شرط جواز اکل را صدور عقد از تراضی می‌داند و این مطلب را با توجه به ظهور آیه برداشت می‌کند و در جای دیگر عقد فضولی را به دلیل اینکه در هنگام انعقاد، از اذن مالک نشأت نگرفته باطل می‌داند (مقدس اردبیلی بی تا: ۴۲۸). فاضل سبزواری هم به همین دلیل صحت عقد مکره را بعد از رضا محل اشکال دانسته است (محقق سبزواری ۱۴۲۳ ج ۱: ۴۴۹). محقق ثانی نیز که معتقد به بطلان عقد مکره متعقب به رضاست، رضا را در مفهوم عقد معتبر دانسته به گونه‌ای که در صورت عدم تحقق رضا اساساً قصد و به تبع آن عقد را منتفی می‌داند (محقق کرکی ۱۴۱۴ ج ۴: ۶۲). از دیگر طرفداران این رأی و نظر نجفی و نراقی هستند (نجفی ۱۴۰۴ ج ۲۲: ۲۶۸؛ نراقی ۱۴۱۵ ج ۱۴: ۲۶۷) گویا این بزرگواران «تجاره عن تراض» را به مثابه یک کلمه فرض کرده که در صورت عدم تحقق تراضی و به تبع آن عدم تجارت موضوعی محقق نشده و به اصطلاح اصولی سالبه به انتفاء موضوع است.

نتیجه بیان این دسته از فقیهان این است که با توجه به فقره «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» در صورت عدم تراضی، یا اساساً تجارتنی محقق نمی‌شود یا اگر هم محقق شود، چون صدور آن ناشی از تراضی نبوده، از نظر شارع اعتباری ندارد.

مناقشه در استدلال

عده‌ای از فقها به منظور رد عدم لزوم مقارنت با ایراد خدشه بر استدلال به ظهور آیه برای افاده مقارنت، قائل به عدم لزوم مقارنت شده‌اند، یعنی از طریق مخدوش دانستن استدلال آنها، ادعای خود را ثابت کرده‌اند. برخی دیگر گرچه ظهور آیه را در مقارنت پذیرفته‌اند، در عین حال برای حفظ ظهور آیه، تجارت را به گونه‌ای معنا کرده‌اند که معنای مستمری باشد که در صورت لحوق رضایت و اذن، بقائاً مشمول «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» شود. و بعضی دیگر نیز برای حفظ ظهور آیه در تقارن رضایت با تجارت، تراضی را به گونه‌ای معنا کرده‌اند که با وجود اکراه در معامله این نوع رضایت موجود باشد. و در نهایت برخی دیگر نیز «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» را موضوعی عرفی دانسته که با وجود ظهور آیه در مقارنت از طریق الغای خصوصیت به مطلوب خود نائل گشته‌اند.

شیخ انصاری که در زمره دسته اول قرار می‌گیرد، استدلال به آیه را برای اعتبار صدور عقد از تراضی تمام ندانسته و در رد مفهوم حصر می‌فرماید: این در صورتی است که حصری در میان باشد تا مفهوم داشته باشد و در مورد آیه اصلاً حصری وجود ندارد؛ زیرا استثنا در آیه منقطع است که افاده حصر نمی‌کند^۱ (انصاری ۱۴۱۵ ج ۳: ۳۳۱). پس مستفاد از آیه حرمت اکل به وسیله اسباب باطل و جواز اکل به وسیله تجارت ناشی از تراضی است. اما اینکه سبب مملکت منحصر در چنین تجارتی باشد، از آیه فهمیده نمی‌شود. بنابراین احتمال دارد تجارتی که مقارن با رضا نبوده بلکه متعقب به رضا باشد نیز بعد از اینکه مندرج در اکل به باطل نباشد، از اسباب ناقله به حساب آید. اما مفهوم وصف نیز مردود است؛ زیرا اولاً امکان دارد که «عن تراض» وصف نبوده بلکه خبر بعد از خبر باشد، ثانیاً بر فرض که وصف باشد، وصف مفهوم ندارد. ثالثاً با فرض پذیرش مفهوم وصف، مقید است به صورتی که وصف اشاره به غالب افراد نباشد و در آیه چون غالب تجارت‌ها از روی تراضی است، شارع این قید را بیان فرموده است (انصاری ۱۴۱۵ ج ۳: ۳۴۵، ۳۳۱).

۱. ممکن است در این مطلب اشکال شود که آیه در هر حال افاده حصر می‌کند که در ادامه خواهد آمد.

ادعای افاده حصر حتی در صورت انقطاع استثنا و پاسخ به آن

محقق خویی بر خلاف شیخ انصاری که مدعی عدم حصر در آیه بود، ادعای افاده حصر از آیه را در هر حال کرده است. بنابراین استثنا چه در مقام متصل باشد چه منقطع، افاده حصر اسباب صحیح مملک را در «تِجَارَةٌ عَنِ تَرَاضٍ» می‌کند. در صورت اتصال استثنا که مطلب واضح است و در صورت انقطاع گرچه استثنا ذاتاً افاده حصر نمی‌کند؛ ولی چون شارع مقدس در مقام بیان اسباب مشروع تملک و تمایز بین اسباب صحیح از فاسد است و اهمال، مخل به مقصود است، پس بدون تردید به قرینه مقامیه از آیه حصر استفاده می‌شود (خویی ۱۳۷۷ ج ۳: ۲۸۷). در مقابل امام خمینی مدعی است حتی در صورت اتصال استثنا نیز احتمال عدم دلالت آیه بر حصر سبب مملک در «تِجَارَةٌ عَنِ تَرَاضٍ» وجود دارد (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۷۷). چنانچه مقرر شد استدلال قائلین به لزوم مقارنت مبتنی بر استفاده حصر از آیه است که با وجود تأکید برخی بر استفاده چنین حصری در هر حال، بعضی دیگر عدم حصر در هر صورت را محتمل دانسته‌اند. بنابراین با وجود این احتمال، استدلال به حصر در آیه برای استفاده لزوم مقارنت ناتمام است (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال). همانطور که مطرح شد گروهی از فقها با پذیرش ظهور آیه در مقارنت در معنای تجارت تصرف کرده و معنای اسم مصدری آن را که قابلیت بقا دارد، در نظر گرفته‌اند. که در صورت تبدل کراهت به رضایت و اذن، مشمول «تِجَارَةٌ عَنِ تَرَاضٍ» می‌شود. بنابراین اصل مقارنت را محفوظ می‌دانند. محقق خویی که از جمله همین افراد است تجارت را تنها به معنای ایجاب و قبول نمی‌داند، بلکه معنای اسم مصدری آن، که التزام طرفین به نقل و انتقال است و معنای قابل بقایی را دارد هم، مورد نظر قرار می‌دهد، می‌فرماید: «ان التجارة بالمعنى المصدرى و ان كان امراً يحدث و يفنى الا انها بمعنى اسم المصدر له بقاء..... و عليه فالتجارة الصادرة من المکره اذا تعقبها الرضاء و الأجازة يصدق عليها أنها تجارة عن تراض» (خویی ۱۳۷۷ ج ۳: ۳۳۲). محقق اصفهانی نیز که در همین راستا عقد حقیقی را همان قرار معاملی بر ملکیت معرفی می‌کند؛ عقد لفظی را، صرف آلت و ابزار آن قرار معاملی می‌داند. ایشان اعتبار مقارنت رضا را با عقد لفظی معتبر ندانسته بلکه مقارنت رضا با سبب مؤثر در ملکیت که عقد حقیقی است معتبر می‌داند که در صورت تبدل کراهت به رضا، عقد بقائاً مقترن با رضا می‌شود. و سپس نتیجه می‌گیرد که اصل مقارنت محفوظ است (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۲: ۵۸). مراغی هم که تجارت را به معنی تملیک و تملک می‌داند، معتبر در مقام را حصول ملکیت مقارن با رضا معرفی می‌کند. بنابراین وقتی شخص بعد از انعقاد قرارداد راضی شود، باز مشمول

«تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» می‌شود؛ زیرا ملکیت واقعی از این تراضی نشأت گرفته است (مراغی ۱۴۱۷ ج ۲: ۷۱۱).

نکته مشترک در فرمایش این بزرگواران آن است که مراد از تجارت معنی اسم مصدری آن است، یعنی این نتیجه باید مقترن به رضا باشد دیگر فرقی نمی‌کند که رضایت چه موقع به آن ملحق شود چون اثر تجارت و بیع باقی است. پس اگر مکره بیعی انجام دهد، چون نتیجه آن، یعنی نقل و انتقال و تملیک و تملک باقی است، وقتی رضایت به آن ملحق شود، باز هم صدق «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» می‌کند.

مناقشه در استدلال

گرچه نظر مختار در مسأله حصول رضایت است هر چند متأخر از عقد باشد، ولی نحوه استدلال فوق صحیح نیست؛ زیرا کسانی که «عن» در آیه را «عن» نشویه می‌نامند، می‌گویند بر فرض پذیرش تجارت به معنای اسم مصدری آن باز مشکل به قوه خود باقی است؛ زیرا «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ»، یعنی این تجارت به معنای اسم مصدر باید حدوثش از روی تراضی باشد، یعنی از همان زمانی که اسم مصدر محقق شد، باید «عن تراض» باشد. و در مقام، تجارت به معنی اسم مصدر از حین وقوع همراه با رضایت نبوده است. پس این استدلال نیز تمام نیست.

اما گروه سوم نیز با اعتقاد به اصل مقارنت، رضا را به گونه‌ای معنا کرده‌اند که با وجود اکراه در معامله این نوع رضا موجود باشد. از جمله این افراد محقق اصفهانی و محقق طباطبایی و حکیم است. محقق اصفهانی رضا را اعم از طبعی و عقلی می‌داند، به گونه‌ای که اگر هم رضای طبعی حین معامله وجود نداشته باشد، رضای عقلی مقارن عقد موجود است (اصفهانی ۱۴۱۸ ج ۲: ۳۹).

طباطبایی یزدی هم قائل به وجود رضا ولو در مرتبه دوم در معامله اکراهی است. با این بیان که گرچه مکره در بدو امر رضایت ندارد، ولی به خاطر رهایی از مخمصه به آن عمل رضایت ثانوی پیدا می‌کند (طباطبایی یزدی ۱۴۲۱ ج ۱: ۱۲۱). صاحب *نهج الفقاهه* هم اشاره به همین مطلب دارد آنجا که می‌فرماید: «فیتعین ان یکون المعتر فیهما ما هو اعم مما کان بالعنوان الاولی و الثانوی کما فی عقد المکره» (حکیم بی تا: ۱۸۹). این بزرگواران معامله مکره را نافذ نمی‌دانند، ولی نه از طریق استدلال به آیه شریفه، بلکه دلیل آن را حکم شارع می‌دانند که آثار ناشی از عقد اکراهی را برداشته است.

در نهایت عده‌ای هم با وجود ظهور آیه در مقارنت به دلیل عرفی بودن موضوع، عدم لزوم مقارنت را اختیار کرده‌اند. سبزواری می‌فرماید: «تِجَارَةٌ عَنِ تَرَاضٍ» موضوعی عرفی است. وقتی به عرف تجار و طرفین معامله رجوع می‌کنیم، می‌بینیم آنها در شؤون تجارت فرقی بین مقارنت رضا با تجارت یا لحوق آن به تجارت قائل نیستند. ایشان اضافه می‌کند که موضوع از اعتباریات است که ملاک صحت در آنها دائر مدار اعتبار است (سبزوای ۱۴۱۳ ج ۱۶: ۲۸۸). امام خمینی هم با اشاره به عرفی بودن موضوع، قید «عن تراض» را اشاره به غالب موارد دانسته است. و در نتیجه به عدم لزوم مقارنت قائل شده است، که به دلیل تفصیل مطلب در مبحث بعدی دنبال می‌شود.

دیدگاه امام خمینی در رابطه با دلیل اعتبار مقارنت

امام خمینی نیز که دلیل اعتبار مقارنت را مخدوش می‌داند، با عرفی دانستن موضوع و از طریق الغای خصوصیت یکی از مستدل‌ترین و بدیع‌ترین جواب‌ها را بدون احتیاج به بحث از اتصال یا انقطاع استثنا در این باب مطرح نموده است. و از این طریق مدعای خود، یعنی عدم لزوم مقارنت را ثابت می‌کند. ایشان الغای خصوصیت را، هم در عقد مستثنی هم در عقد مستثنی منه جاری می‌داند.

اما نسبت به مستثنی منه با استناد به عرف می‌فرماید: عرف موضوع حکم به عدم جواز اکل را، اکل باطل می‌داند. پس به نظر عرف موضوع حکم، بطلان است و استثنا از باطل نیز به دلیل عدم قابلیت تخصیص قابل تصور نیست، یعنی شارع نمی‌تواند مصداقی از باطل را استثنا کند و حکم به جواز اکل در مورد آن باطل بدهد. و از طرف دیگر «تِجَارَةٌ عَنِ تَرَاضٍ» قطعاً باطل نیست؛ پس آیه در مقام مقابله باطل با تجارت است، به سبب اینکه تجارت از موارد باطل نیست، نه اینکه به سبب صدورش از تراضی باشد. پس مستفاد از آیه عدم جواز اکل در مورد باطل و جواز اکل در مورد حق است. و چون حق و باطل مثل سایر موضوعات احکام، موکول به نظر عرف است، برای شناخت معنای آنها، به عرف و عقلا مراجعه می‌شود. عقلا نیز عقدی را که متعقب به رضا باشد از اقسام باطل نمی‌دانند.

اما نسبت به مستثنی می‌فرماید: اگرچه کلمه «عن» ظهور در نشو دارد، لکن عرف الغای خصوصیت کرده، با این ملاحظه که وجه تسمیه به تراضی، حصول رضا در معامله است. اما اینکه معامله از رضایت ناشی شود، خصوصیت نداشته خصوصاً با ملاحظه اینکه استثنای در آیه استثنای

از باطل است. و وجه استثنا هم این است که «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» باطل نیست. اما اینکه این فرد در مستثنی ذکر شده به دلیل آن است که مصداقی متداول و رایج است نه اینکه خصوصیتی در آن باشد. پس آنچه در نظر عقلا موضوع برای خروج اکل از باطل است. انعقاد عقد با رضایت مالکین است، خواه رضا مقارن باشد یا متأخر (امام خمینی ۱۴۲۱ ج ۲: ۱۱۵-۱۱۳؛ قدیری ۱۴۱۸: ۴۱۱).

مطمئن نظر در فرمایش امام خمینی، عرفی بودن موضوع و ملاک قرار دادن عرف است، که منجر به الغای خصوصیت هم در جانب مستثنی هم در جانب مستثنی منه و در نتیجه اثبات مدعا شده است. این قول با اعتقاد به امضایی بودن احکام معاملات و عقلایی بودن آنها، تقویت می شود. بنابراین ادله اعتبار رضایت مانند آیه مذکور به منزله صحه گذاردن شارع نسبت به عمل عقلاست. و آنچه در نظر عقلا ملاک صحت است، مشروط بودن معاملات به تراضی مالکین است، خواه این رضایت سابق بر عقد باشد یا همزمان با عقد حاصل شود یا لاحق به عقد باشد.

(ب) روایات

۱. قال النبی (ص): «وضع عن امتی تسعة اشیاء - أو ستة - ومنها ما أکرهوا علیه» (حر عاملی ۱۴۰۹ ج ۸: ۲۴۹). در این حدیث نیز که به صورت های مختلف نقل شده گاهی نه چیز و گاهی شش چیز از امت برداشته شده است که یکی از آن موارد اکراه است. که شامل کلیه احکام اعم از تکلیفی و وضعی می شود. به عبارت دیگر، کلیه احکام تکلیفی و وضعی مترتب بر مکره منتفی و بلا اثر است. یکی از آثار وضعی صحت است که از فعل مکره مطلقاً برداشته می شود ولو رضایت هم بعداً محقق شود. به عبارت دیگر حدیث رفع اطلاق دارد؛ خواه بعداً رضایت بیاید یا نیاید. بنابراین این حدیث نیز مانع از صحت معامله مکره متعقب به رضاست. و رضا باید مقارن عقد باشد.

مناقشه در استدلال

حدیث رفع در صورتی تمام احکام اعم از وضعی و تکلیفی را برمی دارد که در این رفع، امتنانی بر مکره باشد و تردیدی نیست که بطلان عقد مکره در زمانی که هنوز رضایت مالک نیامده مطابق امتنان می باشد؛ ولی بطلان عقد مکره پس از لحوق اجازه مطابق امتنان نیست. افزون بر آنکه این حدیث مادامی که موضوع موجود است، یعنی تا زمانی اکراه وجود دارد، جریان دارد. وقتی اکراه برطرف شد و رضایت جایگزین شد، موضوعی ندارد تا جریان داشته باشد. در این صورت مشمول

ادله عمومات می شود (خویی ۱۳۷۷ ج ۳: ۳۳۴)؛ زیرا مفروض این است که ادله اولیه بر صحت و لزوم عقد دلالت می کند، ولی به دلیل منفصل حدیث رفع، عقد مکروه از شمول این ادله خارج شده است؛ اما تناسب حکم و موضوع اقتضا می کند که خروج عقد مکروه از شمول این ادله تنها در زمان اکراه باشد نه به طور دائمی همچنانکه در سایر فقرات حدیث، همچون اضطرار هم حکم همینگونه است. اگر کسی در یک زمان به شرب خمر اضطرار داشته باشد، این اضطرار سبب نمی شود که حتی پس از زوال اضطرار هم شرب خمر جایز باشد و حرمت آن مرفوع باشد، بلکه رفع حرمت تا زمانی است که اضطرار باشد. رفع صحت و لزوم عقد مکروه هم به تفاهم عرفی تا زمانی است که اکراه باشد. بنابراین حکم بطلان حدوداً و بقائاً دایر مدار صدق عنوان اکراه است. لذا پس از لحوق اجازه، حکم به صحت عقد می گردد و حدیث رفع دیگر توانایی ابطال این عقد را ندارد. و این بیان دیگری برای عدم لزوم مقارنت رضایت با تجارت است.

۲. قال النبی (ص): «لا یحل مال امریء مسلم الا عن طیب نفسه» (ابن ابی جمهور ۱۴۰۵ ج ۲: ۲۴۰).

این حدیث نیز شرط حلیت تصرف در مال دیگری و انتقال آن مال به غیر را منوط به مقارنت رضایت کرده است. بنابراین رضایت باید مقارن با انتقال باشد.

در جواب باید گفت ما هم ملتزم به حلیت تصرف بعد از رضایت هستیم ولی آن را به رضای مقارن اختصاص نمی دهیم بلکه به گونه ای تعمیم می دهیم که رضای لاحق را هم دربر گیرد؛ زیرا تخصیص به خصوص رضای مقارن، تقیید بدون مقید است.

ج و د) اجماع و عقل

صاحب *مصباح الفقاهه* ابتدا امکان استدلال به دو دلیل اجماع و عقل را برای اعتبار مقارنت مطرح می کند و سپس جواب می دهد دلیل اجماع و عقل چون لبی است به قدر متیقن اکتفا می شود که اعتبار مطلق رضاست در صحت عقد، اعم از اینکه مقارن باشد یا لاحق.

پس از بیان ادله قائلین به لزوم مقارنت و مناقشه در آن ادله، نظر مختار که عدم لزوم مقارنت است، ثابت می شود. تقریر همین اندازه از مطالب، ما را از بیان ادله عدم لزوم مقارنت مستغنی می سازد، لکن به جهت تمیم بحث اشاره ای گذرا و اجمالی به ادله عدم لزوم مقارنت می شود که عبارتند از:

۱) اطلاعات و عموماً می‌مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره: ۲۷۵) و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) که دلالت بر صحت معاملات می‌کنند چه رضا مقارن با عقد باشد یا ملحق به آن شود. قدر متیقن از آن چیزی که خارج از عموماً است، عقود اکراهی است که ملحق به رضا نیست؛ لذا آن دسته عقودی که ملحق به رضاست، صحتش مشکوک است که مشمول ادله عموماً می‌شود و با تمسک به آنها حکم به صحت می‌شود.

۲) بنای عقلاً: وقتی به ارتکاز عقلاً مراجعه می‌شود، این نکته به دست می‌آید که آنها صحت معاملاتشان را مشروط به تراضی کرده‌اند، ولی خصوصیتی برای مقارنت قائل نیستند. خواه این تراضی مقارن با عقد باشد یا بعداً ملحق شود و شارع هم عمل آنها را امضا کرده است.

۳) اصل: اصل عدم اشتراط مقارنت بین رضا و عقد است.

مامقانی دلیل چهارم برای عدم لزوم مقارنت را قیاس حال مکره به فضولی می‌داند و معتقد است صحت عقد فضولی بعد از اجازه مالک از طریق نص ثابت شده مکره هم مانند فضولی است، البته در صورتی که تمام شرایط صحت غیر از رضا در او جمع باشد. وقتی رضایت حاصل شد آن عقد مؤثر و نافذ است. بنابراین دلیلی بر اعتبار مقارنت رضایت با عقد وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

حاصل تحقیق حاضر، نتایج ذیل است:

۱) مراد از تجارت در آیه «تِجَارَةٌ عَنِ تَرَاضٍ» مطلق معاوضه و کسب و اکتساب است و بیع یکی از مصادیق آن است.

۲) تراضی معتبر در باب تجارت، اراده و ملازم آن نیست، به دلیل آنکه اراده مقوم عقد، و تراضی، شرط نفوذ آن است و منحصرأ طیب نفس هم نمی‌باشد، بلکه معنایی اعم از رضایت قلبی و معاملی است.

۳) علی‌رغم ظهور آیه تراضی در نشو تجارت و انبعاث آن از رضایت، مقارنت خصوصیتی نداشته بلکه معتبر در معامله، حصول رضایت است که متعلق آن می‌تواند در گذشته، حال یا آینده باشد.

۴) استدلال فقیهان برای وصول به این نتیجه مختلف است، در عین حال که بعضی با مخدوش دانستن استدلال به آیه شریفه برای اثبات لزوم مقارنت، دلالت آیه را بر حصر اسباب صحیح

تملك در تجارت ناشی از تراضی تمام ندانسته و از این طریق قائل به عدم لزوم مقارنت شده‌اند، بعضی دیگر مراد از تجارت را معنی اسم مصدری آن، یعنی نقل و انتقال یا تملیک و تملك دانسته‌اند که قابل بقاست و با تعلق رضایت لاحق به آن نتیجه، اقتران رضایت با تجارت محقق شده و مشمول «تجارة عن تراض» می‌شود.

۵) یکی از مستدل‌ترین جواب‌ها از آن امام خمینی است که از طرفی با اعتقاد به عرفی بودن موضوع و الغای خصوصیت از «تجارة عن تراض»، و از طرف دیگر به لحاظ مقابله آن با باطل که علت تعلق حکم حرمت به اکل است، حلیت اکل را تصرف به حق می‌داند و معتقد است عقد متعقب به رضا و اذن چون عرفاً مصداق حق است داخل در مستثنی و مجوز اکل است و عنوان «تجارة عن تراض» اشاره به یکی از شایع‌ترین و مهم‌ترین اسباب مشروع نقل و انتقال دارد نه آنکه تنها مصداق تصرف به حق باشد. این جواب خالی از مناقشات وارد بر جواب‌های قبل است.

منابع

- آلوسی، محمود. (۱۴۱۵ ق) *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
- ابن ابی جمهور، محمد بن علی. (۱۴۰۵ ق) *عوالی اللئالی العزیزیه*، قم: دار سیدالشهداء للنشر، چاپ اول.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد. (بی‌تا) *النهایه فی غریب الحدیث و الأثر*، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول.
- ابن عاشور، محمد طاهر. (۱۴۲۰ ق) *التحویر و التنویر*، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، چاپ اول.
- ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا. (۱۴۰۴ ق) *معجم مقاییس اللغه*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- ابن منظور، محمد. (۱۴۱۴ ق) *لسان العرب*، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، دار صادر، چاپ سوم.
- اصفهان‌ی، محمد حسین. (۱۴۱۸ ق) *حاشیه المکاسب*، قم: انوار الهدی، چاپ اول.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۱ ق) *البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ ق) *المکاسب المحرمه و البیع و الخیارات* (چاپ جدید)، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.
- ایروانی، علی. (۱۴۰۶ ق) *حاشیه المکاسب*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- بیضاوی، عبدالله (۱۴۱۸ ق) *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، چاپ اول.

- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۷۸ ق) *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ اول.
- حر عاملی، محمد. (۱۴۰۹ ق) *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول.
- حکیم، سید محسن. (بی تا)، *نهج الفقاهه*، قم: انتشارات ۲۲ بهمن، چاپ اول.
- خوانساری نجفی، موسی. (۱۳۷۳ ق) *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب (تقریرات میرزامحمد حسین نائینی)*، تهران: المکتبۃ المحمدیه، چاپ اول.
- خویی، سید ابوالقاسم. (۱۳۷۷) *مصباح الفقاهه*، قم: انتشارات داوری، چاپ اول.
- راغب اصفهانی، حسین. (۱۴۱۲ ق) *مفردات الفاظ القرآن*، لبنان: دارالفکر-الدار الشامیه، چاپ اول.
- روحانی، سید صادق. (۱۴۲۹ ق) *منهاج الفقاهه*، قم: انوار الهدی، چاپ پنجم.
- زمخشری، محمود. (۱۴۰۷ ق) *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتاب العربی، چاپ سوم.
- سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ ق) *مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام*، قم: مؤسسه المنار، چاپ چهارم.
- شهید اول، محمدبن مکی. (۱۴۱۷ ق) *الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ ق) *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، قم: کتابفروشی داوری، چاپ اول.
- _____ . (۱۴۱۳ ق) *مسالك الأفهام الی تنقیح شرائع الإسلام*، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ سوم.
- شیخ طوسی، محمد. (بی تا) *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱ ق) *حاشیة المکاسب*، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
- طباطبایی، علی بن محمد علی. (۱۴۱۸ ق) *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل*، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲) *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
- _____ . (۱۳۸۵) *ترجمه تفسیر جوامع الجامع*، ترجمه احمد امیری شادمهری و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ پنجم.
- طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ ق) *مجمع البحرین*، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
- عکبری، عبدالله. (بی تا) *التبیین فی اعراب القرآن*، عمان-ریاض: بیت الأفكار الدولیه، چاپ اول.
- فاضل مقداد، جمال الدین (۱۴۲۵ ق) *کنز العرفان فی فقه القرآن*، قم: انتشارات مرتضوی، چاپ اول.
- فراهیدی، خلیل. (۱۴۱۰ ق) *العین*، قم: نشر هجرت، چاپ دوم.
- فیومی، احمد. (بی تا) *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير*، قم: منشورات دارالرضی، چاپ اول.
- قدیری، محمدحسن. (۱۴۱۸ ق) *البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- قرشی، سید علی اکبر. (۱۴۱۲ ق) *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم.

- قرطبی، محمد. (۱۹۶۵) *الجامع لأحكام القرآن*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- قزوینی، سید علی. (۱۴۲۴ ق) *ینایح الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- محقق سبزواری، محمد باقر. (۱۴۲۳ ق) *کفایة الأحكام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ ق) *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- مراغی، میر عبدالفتاح. (۱۴۱۷ ق) *العناوین الفقهیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد. (۱۴۱۴ ق) *تاج العروس من جواهر القاموس*، لبنان: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول.
- مصطفوی، حسن. (۱۴۰۲ ق) *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: مرکز کتاب ترجمه و النشر، چاپ اول.
- مصطفوی، سید محمد کاظم. (۱۴۲۳ ق) *فقه المعاملات*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- مقدس اردبیلی، احمد. (بی تا) *زیادة البیان فی احکام القرآن*، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ اول.
- _____ . (۱۴۰۳ ق) *مجمع الفوائد والبرهان فی شرح ارشاد الأذهان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- موسوی بجنوردی، سید محمد. (۱۳۸۸) *فقه مدنی*، تهران: مجمع عملی و فرهنگی مجد، چاپ اول.
- نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ ق) *جواهر الکلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.
- نراقی، احمد. (۱۴۱۵ ق) *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی